



یک معنی ناشناخته کلمه «پهلوی» در زبان فارسی

علی اشرف صادقی

در نوشته‌های عربی قرون اول اسلامی و در متون فارسی از قرن چهارم تا حدود قرن دهم هجری، کلمه پهلوی به چند معنی مختلف به کار رفته است، بدین قرار:

(۱) به معنی فارسی میانه، یعنی زبان رسمی دوره ساسانی که زبان فارسی دری بعد از اسلام دنباله آن به شمار می‌رود؛

(۲) به معنی زبان پارتی، یعنی زبان رسمی اشکانیان؛

(۳) به معنی گویش‌های محلی غرب ایران؛

(۴) به معنی گویش‌های محلی به طور اعم؛

(۵) به معنی ایرانی؛

(۶) به معنی قدیمی، اما نه مطلق قدیمی، بلکه ایرانی قدیمی. این معنی بیشتر در

شاهنامه دیده می‌شود. (← صادقی [۱۳۵۷]، ص ۱۰-۱۱ و ۱۶-۱۷)

استعمال پهلوی به معنی «زبان پارتی» اولین معنی آن است، زیرا پهلوی منسوب

است به پهل، که ابتدا به مناطق شمال شرقی ایران کنونی که از قومس تا مرو را در بر می‌گرفته و قسمت‌هایی از جنوب ترکمنستان، یعنی نسا و ابیورد، اطلاق می‌شده، اما بعدها در اواخر دوره اشکانی، به مناطق غربی ایران از ری و اصفهان تا همدان و ابهر و زنجان و آذربایجان، یعنی سرزمین ماد، نیز اطلاق شده است. (برای این معنی و معنی کلمه پهل در دوره ساسانی و دوره اسلامی ← همان، ص ۹)

معرب این کلمه فهلوی، صورت مؤنث آن فهلویه و جمع آن فهلویات است. فهلوی و فهلویات در دوره اسلامی اساساً به اشعاری گفته می‌شده که در مناطق مرکزی - از ری تا کاشان و اصفهان و شهرهای اطراف آن - و همدان و شهرهای قزوین و ابهر و زنجان و اردبیل و آذربایجان سروده می‌شده است. این معنی کلمه پهلوی (فهلوی) تا حدود قرن دهم هجری متداول بوده است. سایر معانی این کلمه، غیر از معنی دوم آن، نیز کمابیش در این دوره رواج داشته و معنی اول آن امروز اصلی‌ترین معنی آن شده است. کاربرد این کلمه به این چند معنی برای معاصران موجب ابهاماتی شده و غالباً پهلوی در نوشته‌های قدیم را به معنی غالب امروزی آن، یعنی فارسی میانه، گرفته‌اند. ما در زیر به چند نمونه از این کاربردها و ابهاماتی که در پیرامون آنها وجود دارد اشاره می‌کنیم.

۱) در سال ۱۳۵۷، دکتر صادق کیا، استاد سابق زبان پهلوی در دانشگاه تهران، رساله‌ای در ۳۹ صفحه با نام واژه‌های فارسی میانه در هشت واژه‌نامه فارسی منتشر کرد که در آن واژه‌هایی را که در لغت فرس اسدی، صحاح الفرس، واژه‌نامه معیار جمالی، فرهنگ وفائی، تحفة الاحباب اوبهی، فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس سروری و برهان قاطع با عنوان پهلوی آمده است گرد آورد. بعضی از این واژه‌ها عبارت‌اند از: آسیب، ارونند (دجله)، افدستا، بکاض (دیوانه)، بیور (ده هزار)، پرویز، پیداوسی (نوعی درم)، تارخ (تار و کنه که به بدن گاو و دیگر حیوانات می‌چسبد)، توش (طاقت)، تهم (دلاور)، خراسان (مشرق)، دژاهنگ

(بدخوی)، دیر، سرخ‌شبان باهودار (حضرت موسی)، کاص (جامه)، کُبر (خفتان)، کرکر (حق تعالی)، گشی، گِرد (شهر)، گواژه (طعن)، مرزبان، ورارود، ورزرود (ماوراءالنهر)، هانی (بنشین)، هور (آفتاب)، هوش (هلاک)، هیز (دول، سطل) و هیکل (بتخانه).

کیا در ص ۲۹-۳۹ این رساله مطالبی را از فرهنگ‌های لغت فرس [چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۶]، صحاح الفرس، فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس و برهان قاطع با عنوان «آگاهی‌های پراکنده دربارهٔ زبان پهلوی» گرد آورده است. این مطالب عبارت‌اند از شعری با عنوان «فهلوی» از لغت فرس، ذیل لغت «وسناذ و بفخم» به معنی «بسیار»، به نقل از «نامهٔ پیران ویسه به پهلوی زبان» به صورت زیر:

آزدم کی د شهریار کت هیر وسناذ پَنذ را ور وحدوم ساجاذ

دو مطلب از صحاح الفرس محمد بن هندوشاه نخجوانی (قرن هشتم)؛ یکی اینکه مؤلف کتاب می‌گوید مطالب این کتاب را به کسانی که «بر کیفیت تراکیب فرس و دقایق مصطلحات دری و پهلوی واقف [بودند] عرض کرد». دیگر شعری که در صحاح الفرس ذیل کلمه «الوند» با این عبارت آمده است: «شاعر گفت به زبان پهلوی، بیت:

خیزه دایا که زمان وی ته خوش نی کوه الوند و دامان وی ته خوش نی
 ارته اویان خویش و نازنینان جماشامان و بامان وی ته خوش نی»

سپس مطالبی از مقدمهٔ فرهنگ جهانگیری نقل کرده که در آن کلمات پارسی و دری و پهلوی در کنار هم به کار رفته‌اند. این مطلب چنین است:

اما بعد نگارندهٔ این کتاب... چنین گوید که از عنفوان شباب مرا رغبت و میل تمام به خواندن و مطالعهٔ اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکرهٔ دواوین استادان باستان می‌گشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر اصطلاحات و لغات پارسی و دری و پهلوی و غیرهم ناچار به کتب لغات پارسی که آن را فرهنگ می‌خوانند رجوع می‌افتاد.

آنگاه می‌گویید:

وقتی به دربار جلال‌الدین محمد اکبر شاه بار یافتیم، به من گفت: «قبل از این چندی از بندهای درگاه افاضل پناه را به ترتیب کتابی مشتمل بر جمیع مصطلحات و لغات پارسی باستانی امر فرموده‌ایم؛ هیچ کدام کمابینی از عهده آن بیرون توانستند آمد. باید که تو در این فن شریف کتابی به نام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی». کیا سپس از قول مؤلف فرهنگ جهانگیری می‌آورد که

زبان پارسی بر هفت گونه باشد. چهار از این جمله متروک، چنانچه بدان کتاب و نامه نتوان نوشت و شعر نتوان گفت و آن زبان هروی و سکزی و زاوی و سغدی بود... و سه زبان دیگر که متداول است و بدان کتاب و نامه توان نوشت و شعر توان گفت، اول به طریق خصوص پارسی باشد [دوم دری است. گروهی دری را به فصیح تعبیر نموده‌اند. ... و بعضی گفته‌اند که دری لغتی باشد که سگان چند شهر بدان تنطق نمایند و آن شهرها بلخ بامی و مرو شهبان و بخارا بود و در کتابی دیده‌ام که دری لغت مردم بدخشان است و فرقه‌ای آورده‌اند که زبانی را که مردمان درگاه کیان به آن متکلم می‌شده‌اند دری نامند].^۱ ... سیوم پهلوی بود... و فرقه‌ای به بیان آورده‌اند که پهلوی منسوب به پهل باشد و پهل ری و اسپهان و دینور است، و گروهی برآن‌اند که پهلوی شهر را گویند و زبانی که شهریان ناطق آن‌اند پهلوی خوانند، چنان‌که نوعی از خوانندگی هست که به پهلوی موسوم است و آن را شهری هم می‌گویند... و جمعی مرقوم ساخته‌اند که لغتی را که پهلوانان پایتخت کیان بدان تکلم می‌کرده‌اند پهلوی نامند:

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی کو ز اهل بیت چون شد با زبان پهلوی

(۱) این قسمت را کیا در رساله خود نقل نکرده بود، ولی چون برای بحث ما لازم است آن را از مقدمه فرهنگ جهانگیری، ص ۱۶، نقل کردیم.

در اینجا، کیا دو کلمه «اورامن» و «اورامه» را از فرهنگ مزبور نقل کرده که به گفته آن کتاب «نوعی از گویندگی بود که خاصهٔ پارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی بود... بنادر رازی راست:

لحن اورامن و بیت پهلوی زخمهٔ رود و سماع خسروی»

سپس کلمهٔ «باهار» را از همان فرهنگ آورده که به نوشتهٔ آن «روش گویندگی باشد که آن را پهلوی و رامندی خوانند». آنگاه همین مطالب را از فرهنگ سروری نقل کرده و، در دنبالهٔ آن، کلمهٔ پهلوی را از فرهنگ مزبور با این توضیح آورده است:

پهلوی به فتح با و لام، زبان پارسی باستانی را گویند. مثالش فردوسی گوید، بیت:

ز من گشت دست فصاحت قوی بپرداختم دفتر پهلوی

پس از آن، سه کلمهٔ «تس» به معنی «تف» و با فتح اول به معنی «تپانچه» (سیلی) و «کوهان» (جمع کوه) و «ول» به معنی «گل» را از فرهنگ سروری آورده با سه دوبیتی به عنوان شاهد آنها که هر سه به گویش‌های غرب ایران است و سروری آنها را شروه دانسته است. ما در اینجا برای استفاده در آنچه در ادامه بحث می‌آید تنها یک شاهد از آن سه شاهد را نقل می‌کنیم:

من از بیحاصلانم چون ننالم من از سوتهدلانم چون ننالم
 بلبل آول نشینی زار نالی من که دور از ولانم چون ننالم

کیا همین‌جا در حاشیه توضیح می‌دهد که این دوبیتی در دیوان باباطاهر هم آمده است. وی در دنبالهٔ مطلب همین مطالب را از برهان قاطع نقل کرده است.

(۲) مرحوم دکتر احمد تفضلی، در تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام (ص ۲۶۸-۲۶۹)،

ضمن بحث از متون حماسی می‌نویسد:

بعضی داستان‌های حماسی به زبان پهلوی، احتمالاً مجزا از خدای‌نامه، وجود داشته

که امروز در دست نیستند، اما نام آنها در منابع فارسی و عربی آمده است. از جمله... اسدی نیز (لغت فرس، چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۶) در ذیل لغت «وسناذ»، بیتی را به ترجمه فهلوی (یکی از لهجه‌های قدیم شمال و غرب ایران) از نامه پیران و یسه نقل کرده است که ظاهراً درباره اعمال این پهلوان بوده است. شهردان بن ابی‌الخیر، در شرح اخبار فرامرز و رستم، مطلبی را در مورد افراسیاب و کیخسرو از سرودنامه پهلوی و «تواریخ» دیگر نقل کرده است.

۳) در حاشیه پنج صفحه از نسخه شماره ۱۵۸۹ کتابخانه کوپولو در ترکیه خلاصه‌ای از لغت فرس اسدی آمده که عنوان آن: «رسالة فی لغة الپهلوی» و آغاز آن چنین است: «این لغتی چند دری است، از لغت‌نامه اسدی طوسی گزیده شد». (← اسدی ۱۳۶۵، ص ۱۳)

۴) در فصل سوم از مقالات دهم فرخ‌نامه جمالی از متون قرن ششم تعدادی از لغات فارسی کهنه و متداول آمده، مانند مرغوا، مروا، نیا، مینا، آخشج، تاراج، کاخ، نبرد، جغد، تکاور، مرز، نغز، و غیره که مؤلف به آن عنوان «در معانی الفاظ پهلوی» داده است. (← جمالی یزدی ۱۳۴۶، ص ۳۰۹-۳۲۹)

۵) در شماره ۳۵-۳۶ مجله میراث شهاب (۱۳۸۳، ص ۴۴-۴۶)، رساله‌ای با نام «فرهنگ پهلوی» به تصحیح استاد ایرج افشار به چاپ رسیده است. این رساله که دومین رساله از مجموعه شماره ۱۲۵۴۹ کتابخانه آیت‌الله مرعشی (قم) است و از نامه کوتاهی است مشتمل بر ۱۶۸ واژه فارسی، مانند آذر، آوا، اورنگ، آیین، پرنیان و غیره. خط این رساله را از قرن دهم دانسته‌اند، زیرا در رساله تاریخ تولدی مربوط به سال ۹۰۴ درج شده است.

اکنون، با توجه به معانی‌ای که در آغاز مقاله برای کلمه پهلوی نقل کردیم، به توضیح آنچه در صفحات قبل ذیل ۵ شماره آوردیم و اشتباهاتی که برای بعضی از

کسانی که نامشان در بالا ذکر شد پیش آمده، می‌پردازیم.

کلماتی که صادق کیا ذیل عنوان «فارسی میانه» آورده در سه دسته می‌گنجند. دسته اول کلماتی هستند که از لغت فرس اسدی نقل شده‌اند و اسدی یا شاگردانش آنها را پهلوی دانسته‌اند، مانند «اروند» به معنی «دجله»، «افدستا» به معنی «ستایش شگفت»، «بیور» به معنی «ده هزار»، «سروش»، «کستی»، «هوش»، «هور»، «توش»، «گواژه»، «ورازرود (ورارود)» و «هیکل».

کلماتی که از شاهنامه به عنوان پهلوی نقل کرده‌اند، مانند «پیداوسی» و «تهم» و «خراسان»، - که جهانگیری آن را از ویس و رامین نقل کرده - نیز در این دسته قرار می‌گیرند. درست است که بسیاری از این کلمات در زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز به صورتی به کار می‌رفته‌اند، اما همه آنها کم و بیش در متون کهن فارسی نیز آمده‌اند. از آنجایی که نه فردوسی زبان پهلوی می‌دانسته و نه اسدی، بی‌تردید، چنان‌که در دنباله بحث خواهیم دید، منظور آنها و بسیاری از مؤلفان دوره‌های بعد، از پهلوی زبان فارسی کهن قرن چهارم هجری و قرون قبل از آن و لغات کم و بیش متروک آن بوده است. از این میان، تنها کلمه «افدستا» است که یکبار در زبان فارسی دری، آن هم در شعری از دقیقی، به کار رفته است. اما حتی این کلمه هم به این صورت در زبان پهلوی (فارسی میانه) متداول نبوده است. در پهلوی abd به معنی «شگفت‌انگیز» است و اسم معنی یا اسم مصدر آن abdīh است. «تهم»، «بیور»، «هوش» و «کستی» بیشتر در شاهنامه به کار رفته‌اند. درباره «خراسان» در دنباله بحث توضیحی خواهد آمد. «سروش» و «هور» بعدها نیز به کار رفته‌اند، اما همه اینها کلمات فارسی کهنه بوده‌اند و «هور» اصلاً در زبان پهلوی (فارسی میانه) به کار نرفته و شکل آن هم پهلوی نیست. کلمه «پیداوسی» دو بار در شاهنامه آمده اما شکل اصلی آن در پهلوی paywāsīg به معنی «کیسه» بوده که به نظر احمد تفضلی صورت فارسی آن یعنی «پیواسی» به ضرورت شعر به صورت

«پیداوسی» به کار رفته است (تفضلی ۱۹۹۳، ص ۷-۱۰؛ - صادقی ۱۳۸۰، ص ۵۶). تبدیل «پیواسی» که در خط پهلوی padwāsik نوشته می‌شده به «پیداوسی» عجیب است. احتمالاً در قرون اول اسلامی در زبان فارسی دو صورت «پیواسی» و «پدواسی» هر دو وجود داشته و از ترکیب این دو صورت صورت «پیداوسی» پدید آمده که به ضرورت شعر به «پیداوسی» بدل شده است. بنابراین این کلمه هم یک کلمه قدیمی است نه کلمه فارسی میانه. «توش» نیز در فارسی میانه به کار نرفته و از کلمات قدیمی فارسی است که بعداً هم رواج داشته است. «گواژه» نیز فقط در اشعار قدیم به کار رفته است. «ورازرود» نیز فارسی میانه نیست، بلکه فارسی دری است که بعدها از رواج افتاده و فردوسی آن را پهلوانی (پهلوی) دانسته است. گویاترین کلمه در این باره کلمه «هیکل» به معنی «بتخانه» است. پیدا است که این کلمه عربی است نه فارسی. پهلوی دانستن این کلمه در لغت فرس تردیدی باقی نمی‌گذارد که مراد اسدی و شاگردانش از پهلوی کلمات قدیمی فارسی بوده است که این کلمه را هم، با آنکه ایرانی نبوده، در عداد آنها آورده‌اند.

دسته دوم کلماتی هستند که باز در نسخه‌های لغت فرس آمده و پهلوی دانسته شده‌اند، مانند «آسیب» (برهم کوفتن دوش از سوی دو نفر)، «بکاض» (دیوانه)، «تارخ» (تار و کنه)، «روخ چکاد» (اصلح، کسی که موی بالای پیشانی او ریخته است)، «کاص» (جامه)، «مرادر» (مروارید) و «هیز» (مخنث و سطل). از آنجا که نسخه‌های لغت فرس همه در غرب ایران نوشته شده‌اند، پیدا است که این کلمات مربوط به گویش‌های غرب ایران یعنی، گویش‌های پهلوی (فهلوی) اند نه فارسی میانه. چگونه ممکن است کلمه «کاص» با «ص» عربی و «بکاض» با «ض» عربی کلمات فارسی میانه باشند؟ و شگفت‌تر اینکه چگونه دکتر صادق کیا به این نکته توجه نکرده است؟ «روخ چکاد» نیز در فارسی میانه متداول نبوده است و در نسخه اصل لغت فرس (نسخه اقبال) نیز پهلوی

بودن آن ذکر نشده و تنها در سایر نسخه‌های این کتاب (نسخه‌های شاگردان اسدی) آن را پهلوی دانسته‌اند. این نکته نشان می‌دهد که، با آنکه این کلمه در نسخه خود اسدی با شاهی از حکاک همراه است، در غرب ایران نیز رایج بوده است.

کلمه «هیز» نیز در دو نسخه از نسخه‌های شاگردان اسدی در زبان پهلوی به معنی «دول گرمابه‌بان» دانسته شده است. پیدا است که این کلمه در مناطق غربی ایران رایج بوده است. در فارسی میانه نیز hēzag به معنی دول (دلو) و سطل است. اینکه در بعضی نسخ لغت فرس آمده که این کلمه به شکل حیز نیز تلفظ می‌شود و گفته شده که در زبان پهلوی و پارسی «ح» نادر است (لغت فرس، چاپ اقبال، ص ۱۷۲، ح) شکی در این نمی‌گذارد که این تلفظ نمی‌تواند مربوط به فارسی میانه باشد. امروز نیز در بعضی از گویش‌های مرکزی ایران «ح» و «ع» وجود دارد، مانند گویش میمه‌ای (کمتون ۱۹۳۸، ص ۶) و خوانساری (در مورد «ح» + آیلرس - شاپکا ۱۹۷۶، ص ۳۷ و در مورد «ع»، که نادر است، همان، ص ۴۸؛ در مورد «ح» نیز + اشرفی خوانساری ۱۳۸۳، ص ۱۹۷-۱۹۸، واژه‌نامه، و در مورد «ع»، ص ۲۳۲-۲۳۴ و امیری ۱۳۷۹، ص ۱۵۷-۱۵۹ در مورد «ح» و ص ۲۲۴-۲۲۵ در مورد «ع»). در جوشقانی نیز «ح» وجود دارد (+ لمتون، همان، ص ۴۴). در بعضی گویش‌های کردی نیز «ح» و «ع» هست. (مانند سلیمانیه‌ای + مکنزی ۱۹۶۱، ص ۶ که همین کلمه «حیز» hēz را به معنی «هرزه و کام‌طلب» مثال آورده است)

دسته سوم کلماتی هستند که در فرهنگ‌های بعد از اسدی به عنوان پهلوی قید شده‌اند، مانند «تیراست» (= تیرست به معنی سبید) در فرهنگ‌های جهانگیری، سروری و برهان، «دیر» به معنی «گنبد» در جهانگیری و سروری و برهان، و «رد» در تحفة الاحباب، و «زردشت» و «زروان» و «زrehon» در جهانگیری و برهان، «سرخ‌شبان باهودار» به معنی «موسی» در جهانگیری و برهان، و «شنگبیز» و «شنگویز» (به معنی زنجبیل) در جهانگیری و برهان، و «شید» (به معنی خورشید) و «کبر» (به معنی خفتان) در صحاح و سروری و

وفائی و برهان، و «کرکر» و «کروکر» (به معنی خدا) در صحاح، و «گشی» به معنی «ناز» در تحفة الاحباب، و «گرد» (به معنی شهر) در جهانگیری و برهان، و «هامرز» (به معنی برخیز) به نقل از طبری در جهانگیری و برهان، و «هانی» (به معنی بنشین) به نقل از طبری در جهانگیری و برهان و «هر» (به معنی کننده) در برهان.

این کلمات نیز هیچ کدام به زبان فارسی میانه ارتباطی ندارند، زیرا در زمان نگارش این فرهنگ‌ها هیچ کس با پهلوی (فارسی میانه) آشنایی نداشته است. «تیرست» به معنی «سیصد» در گویش‌های مرکز و غرب ایران رایج بوده است و در متونی که در این مناطق نوشته شده‌اند نیز استعمال شده است (← صادقی ۱۳۸۱، ص ۷؛ و نیز ← عجائب المخلوقات طوسی (که مؤلف آن اهل همدان بوده است)، ص ۲۶ مقدمه). البته این صورت در فارسی میانه، در متون مانوی هم به شکل *tīlēst* (تیلیست) رایج بوده است (بویس ۱۹۷۷، ص ۸۸). «دیر» کلمه‌ای عربی است و با زبان پهلوی ارتباطی ندارد. «رد» از کلمات قدیمی فارسی است. «زردشت» و «زروان» هم در فارسی متداول بوده و هستند، اما «زrehon» معلوم نیست چه کلمه‌ای است؟ ظاهراً همان‌طور که در حاشیه برهان آمده تصحیف زروان است. «سرخ شبان باهودار» فارسی است و با پهلوی ارتباطی ندارد. «شید» و «کبر» نیز در متون قدیم فارسی به کار رفته‌اند و به زبان پهلوی تعلق ندارند. «کرکر» تصحیف «گرگر»، مخفف «گروگر» است که هر دو در لغت فرس اسدی با شاهی از دقیقی آمده‌اند.^۲ شکل فارسی میانه این کلمه ظاهراً باید *Kirrōk-Kar** یا *Kirrōg-gar** باشد که در متون این زبان دیده نمی‌شود. در فارسی میانه *Kirrōg* و *Kirrōk-Kār* به معنی «پیشه‌ور و ماهر» است.^۳ بنابراین «کرکر» (گرگر) نیز به فارسی

(۲) «گروگر» را ناصر خسرو و اسدی نیز به کار برده‌اند. ← لغت‌نامه دهخدا، نیز همای‌نامه، چاپ آبروی ۱۹۶۳، ص ۱۱۵، بیت ۲۵۸۳. در دیوان عنصری، تهران ۱۳۶۳، ص ۶۹ این کلمه به شکل «کروگر» آمده بوده، ولی مصحح (دکتر دبیرسیاقی) آن را به «گروگر» تصحیح کرده است.

(۳) ← کیا ۱۳۴۸، ص ۱۷۲ و تفضلی ۱۹۷۲، ص ۲۱۳، ح ۱۱. کیا در مورد «گروگر» می‌گوید معنی این کلمه همان «صانع» است که سپس برای خداوند به کار برده شده است.

میانۀ ارتباطی ندارد. «گشی» فارسی قدیمی است و «گرد» به معنی «شهر» را از کلماتی مانند «دستگرد» و «خسروگرد» و غیره انتزاع کرده‌اند. «هانی» مسلماً مخفف «هانیش» است که در گویش‌های مرکزی به معنی «بنشین» است، اما معنی «هامرز»، که اسم خاص سردار انوشیروان بوده و با هانی عرب جنگ کرده، معلوم نیست و معنی «برخیز» که برای آن نوشته‌اند درست نیست (دربارهٔ این دو کلمه، ← حاشیۀ دکتر محمد معین بر کلمۀ «هامرز» در برهان قاطع و نولدکه [۱۳۵۸]، ص ۵۵۲-۵۵۳). «شنگبیز»، همان‌طور که در حاشیۀ برهان آمده، قرائت غلط کلمۀ sangipêl (صحیح sangibêl) است. این قرائت ظاهراً از محافلی ناشی شده که با زردشتیان هند در تماس بوده‌اند و لغات هزوارش (زند و پازند) را در اختیار مؤلف جهانگیری گذاشته‌اند. «هر» نیز کلمۀ مشکوکی است که حدس زده‌اند منشأ آن قرائت غلط کلمه‌ای پهلوی به معنی «کنه» است که آن را «کننده» خوانده‌اند (حاشیۀ برهان قاطع). بنابراین هیچ یک از این کلمات با زبان فارسی میانۀ ارتباط ندارند.

دربارهٔ آنچه کیا تحت عنوان «آگاهی‌های پراکنده دربارهٔ زبان پهلوی» آورده نیز نکات زیر گفتنی است:

منظور از کلمۀ پهلوی در مقدمۀ صحاح در عبارت زیر به هیچ وجه فارسی میانۀ نیست. «مجموع آن را [یعنی لغاتی را که مؤلف جمع کرده و به صحاح الفرس موسوم ساخته است] بر نظر استادانی که در این علم صاحب قول و عمل بودند و بر کیفیت تراکیب فرس و دقایق مصطلحات دری و پهلوی واقف، عرض کرد». پیدا است که در این دوره کسی با زبان فارسی میانۀ آشنایی نداشته و در صحاح نیز از لغات و مصطلحات این زبان چیزی دیده نمی‌شود تا پهلوی را به معنی «فارسی میانۀ» بدانیم. منظور از پهلوی در اینجا همان فارسی کهنه و قدیمی است. اما شعری که مؤلف صحاح ذیل کلمۀ «الوند» نقل کرده (که پیش‌تر ذکر آن رفت) و آن را به پهلوی دانسته به گویش پهلوی (فهلوی) مناطق غربی است.

کلمات پارسی، دری و پهلوی در مقدمه فرهنگ جهانگیری تقریباً مترادف هم‌اند، با این تفاوت که مراد از پهلوی باز در اینجا صورت‌های قدیمی‌تر و تقریباً متروک زبان فارسی و دری است (برای معانی فارسی و دری ← صادقی ۱۳۵۷، ص ۴۸-۵۴). عبارت «مصطلحات و لغات پارسی باستانی» در دنباله عبارت جهانگیری مؤید این نکته است که مراد از پهلوی همان پارسی باستانی است. این نکته نیز که مؤلف فرهنگ مزبور می‌گوید که چهار زبان هروی و سگری و زاولی و سغدی متروک است و به آن کتاب و نامه نمی‌توان نوشت، ولی به سه زبان پارسی و دری و پهلوی می‌توان کتاب و نامه نوشت و شعر گفت مؤید معنای پهلوی به معنی فارسی کهنه و قدیمی است. البته مؤلف جهانگیری، در دنباله بحث، این معنی کلمه پهلوی را با پهلوی به معنی گویش‌های مناطق غربی ایران خلط کرده و گفته پهلوی منسوب به پهل است و پهل ری و اسپهان و دینور است. (مطلب اخیر بی‌شک از مؤلفان قرون اول اسلامی گرفته شده که بحثشان درباره زبان پهلوی مربوط به زبان پارتی بوده و آن را منسوب به پهل دانسته‌اند. کلمه پهلوی به معنی گویش‌های مناطق غربی ایران نیز منسوب به پهل است که درباره حدود آن میان مؤلفان قرون اول اختلاف است. این گویش‌ها نیز با زبان پارتی از یک گروه‌اند). اما در شعری که جهانگیری درباره سلمان فارسی نقل می‌کند اصطلاح زبان پهلوی به معنی زبان عجمی و زبان ایرانی به طور اعم است، در مقابل زبان عربی، نه پهلوی به معنی فارسی میانه یا گویش‌های غربی ایران. کیا (ص ۳۵) خود از فرهنگ سروری کلمه پهلوی و معنی آن را نقل کرده که «زبان پارسی باستانی» است، سپس شعر فردوسی را هم شاهد آن آورده است.

در شعر بن‌دار رازی که مؤلف فرهنگ جهانگیری آن را شاهد «اورامن» و «اورامه» آورده، مراد از پهلوی گویش‌های مرکز و غرب ایران است. اما اینکه جهانگیری پهلوی و شهری را به یک معنی گرفته به این علت است که در قرون دهم و یازدهم که ترکان بر آذربایجان مسلط شده بودند ابتدا در روستاها و اطراف شهرها مستقر بودند و زبان این

نواحی ترکی شده بود، اما هنوز در شهرها به زبان پهلوی سخن می‌گفتند و شعرهای پهلوی (فهلوی) و خوانندگی با آنها در میان ساکنان شهرها رواج داشت. به این جهت دو اصطلاح شهری و شهری‌خوانی در مورد این زبان و خوانندگی با آنها متداول شده بود (در این مورد + ریاحی ۱۳۶۷، ص ۱۹۲۳-۱۹۲۴؛ ریاحی ۱۳۷۹، ص ۳۲؛ صادقی ۱۳۷۹، ص ۲۴۰-۲۴۱) تا آنکه ترکی به شهرها نیز راه یافت و، به دنبال از بین رفتن زبان پهلوی در آذربایجان، اصطلاح شهری نیز متروک شد. امروز زبان روستاهایی از آذربایجان، که هنوز در آنها زبان پهلوی رایج است، تاتی نامیده می‌شود که کلمه‌ای ترکی است.

سه شاهدی که کیا از فرهنگ سروری نقل کرده نیز، چنان‌که قبلاً هم اشاره شد، به گویش‌های غرب ایران است و یک دوییتی از آنها در دیوان باباطاهر هم وارد شده است. اصطلاح «شروه»، که سروری برای آنها به کار برده، در غرب ایران برای نوع خاصی از شعر که بیشتر جنبه عاشقانه داشته استعمال می‌شده است. (درباره شروه + صادقی ۱۳۷۹، ص ۲۳۳-۲۴۳؛ صادقی ۱۳۸۲، ص ۲۹)

اما دو کتابی که تفضلی جزء داستان‌های حماسی پهلوی (فارسی میانه) آورده، یعنی نامه پیران ویسه و سرودنامه پهلوی چه بوده است؟ بیتی که اسدی از نامه پیران ویسه آورده و صریحاً آن را فهلوی دانسته چنین است:

آزدم کی و شهریار کت هیر و سناذ ینذ را وروح‌دوم ساجاذ

(لغت فرس، چاپ هُرن، ص ۳۴؛ چاپ دبیرسیاقی، ص ۴۶. در چاپ اقبال این بیت و مأخذ آن

حذف شده است).

هُرن نیز این شعر را به فارسی میانه دانسته و نامه پیران ویسه را به پیران ویسک نامک (!؟) برگردانده است. وی سپس نظر نولدکه را در مورد قرائت این شعر در حاشیه چاپ خود و نیز در مقدمه کتاب (p. 16-17؛ ترجمه فارسی آن در چاپ دبیرسیاقی، ص ۳۵-۳۶) آورده است. پس از وی، هنینگ در حاشیه لغت فرس خود از این شعر قرائت دیگری به دست

داده، آنگاه فرانسوا دوبلوا^۴، که نسخهٔ هنینگ را به دست آورده بوده، در قرائت او تغییرات دیگری داده تا بیت را به یک شعر پارسی تبدیل کند (612-614, 1997). من دربارهٔ این شعر و نظرات نولدکه و هنینگ و دوبلوا در جای دیگر به تفصیل بحث کرده‌ام (صادقی ۱۳۸۵، ص ۴۲-۴۵). چون تفضلی، به دنبال نظر هُرن و نولدکه، این شعر را به فارسی میانه دانسته مجبور شده است آن را ترجمهٔ فهلوی شعری به پهلوی یعنی فارسی میانه بداند که از نامهٔ پیران ویسه نقل شده است. حقیقت این است که در قرون گذشته در مناطق غربی ایران کتاب‌هایی به شعر به گویش‌های پهلوی وجود داشته که امروز از بین رفته و معاصران از آنها بی‌خبر مانده‌اند. یکی از این کتاب‌ها شَروینان (یا به احتمال ضعیف‌تر شروینان) بوده که عشقنامهٔ شَروین دشتی، سردار یزدگرد پسر هرمز ساسانی، بوده است. تفضلی (همان، ص ۲۷۴-۲۷۶) این کتاب را نیز به فارسی میانه دانسته، اما نگارنده ثابت کرده که، اگر متن فارسی میانه‌ای از این داستان در دورهٔ ساسانی در دست بوده، یک روایت به گویش‌های پهلوی غرب ایران نیز از آن وجود داشته که تا زمان حمدالله مستوفی موجود بوده است (+ صادقی ۱۳۷۹). نامهٔ پیران ویسه نیز کتاب دیگری از همین نوع کتاب‌ها به گویش‌های پهلوی غرب ایران بوده که، همچنان‌که در بالا گفته شد، اشعار آن گویش‌ها را معمولاً فهلوی می‌گفته‌اند، یعنی همان صورتی که در لغت فرس برای شعر منقول از کتاب مورد بحث به کار رفته است. این کتاب نه به فارسی میانه بوده نه به پارسی، زیرا این هر دو زبان در قرن پنجم هجری کاملاً مرده و برای مردم غرب ایران ناآشنا بوده‌اند.

سیدحسن تقی‌زاده، در مقالهٔ «تدوین داستان ملی در شکل کنونی و مآخذ کتبی آن»، جزء کتاب‌هایی که ابن ندیم و دیگران هنگام برشمردن کتاب‌های ایرانیان نام برده‌اند، از کتاب پیران ویسک نامک (یعنی همان نام مجعولی که پاول هُرن به نامهٔ پیران ویسه داده است) نیز نام برده، ولی در حاشیهٔ مقاله قید کرده که «معلوم نیست که [این کتاب]

حقیقتاً پهلوی قدیم بوده». (تقی‌زاده ۱۹۲۰، ص ۱۴؛ ۱۳۵۶، ص ۴۰۰)

سرودنامه پهلوی نیز کتابی منظوم به گویش‌های غرب ایران بوده است. شهرداد رازی در ضمن اخبار فرامرز بن رستم می‌نویسد: «از بناهای عظیم طاق گچین گرگان است و در تواریخ و سرودنامه پهلوی بسیار بیاید و کی‌آباد گچین خوانند... چون افراسیاب لشکرهای گران همی راند... کیخسرو اندیشه کرد که بر هر جایی لشکری فرستد... و او مقام کرد به کی‌آباد و با رستم و گودرز بنشست...». (رازی ۱۳۶۲، ص ۳۲۹؛ نیز - مینوی ۱۳۵۴، ص ۱۸)

شهرداد رازی با زبان فارسی میانه آشنایی نداشته است، زیرا خود تصریح می‌کند که شمس‌الملوک فرامرز بن علاءالدوله معلمی داشت که هم فارسی می‌دانست و هم پهلوی (= فارسی میانه) و نام او پیروزان معلم بود. «فرموده بود تا از پهلوی به پارسی دری نقل همی کرد و از آن کتابت بدین کتابت باز همی آورد و مرا می‌بایست که جمله به دست من افتادی تا همه را به عبارتی مختصر بازگفتمی» (رازی ۱۳۶۲، ص ۳۴۲؛ نیز - مینوی ۱۳۵۴، ص ۲۴). بنابراین عنوان پهلوی در مورد این دو کتاب نیز به معنی «فهلوی» یعنی گویش‌های غرب ایران (به جز کردی) است.

کلمه پهلوی در عنوان خلاصه لغت فرس اسدی و در فصل سوم مقالات دهم فرخنامه جمالی و در رساله‌ای که در میراث شهاب چاپ شده نیز صریحاً به معنی فارسی قدیمی و کهن است و در این مورد هیچ تردیدی وجود ندارد، زیرا هیچ کدام از کلماتی که در این سه متن آمده‌اند نه به فارسی میانه‌اند و نه به گویش‌های غرب ایران. بنابراین باید به معانی شش‌گانه کلمه پهلوی، که در آغاز این مقاله آن را نقل کردیم، معنی هفتمی افزود و این معنی «فارسی کهن قرن‌های اولیه هجری» است، همان که مؤلفان فرهنگ‌های جهانگیری و سروری «فارسی باستانی» نامیده‌اند. این معنی با معنی ششم این کلمه نزدیک است و از همان معنی مشتق شده، اما با آن یکی نیست.

اکنون مناسب است در ارتباط با آنچه در بالا گفته شد درباره منشأ کتاب ویس و رامین

- فخرالدین اسعد گرگانی نیز به بحث پرداخته شود. گرگانی در سبب نظم کتاب می‌گوید:
- ۲۹ مرا یک روز گفت آن قبله دین
چه گویی در حدیث ویس و رامین
- که می‌گویند چیزی سخت نیکوست
در این کشور همه کس داردش دوست
- ۳۱ بگفتم کان حدیثی سخت زیباست
ز گردآورده شش مرد داناست...
- ۳۳ ولیکن پهلوی باشد زبانش
ندانند هر که برخواند بیانش
- نه هر کس آن زبان نیکو بخواند
وگر خواند همی معنی نداند
- ۳۵ فراوان وصف هر چیزی شمارد
چو برخوانی بسی معنی ندارد
- که آنکه شاعری پیشه نبودست
حکیمی چابکاندیشه نبودست
- کجااند آن حکیمان تا ببینند
که اکنون چون سخن می‌آفرینند
- معانی را چگونه برگشادند
برو وزن و قوافی چون نهادند
- درین اقلیم این دفتر بخوانند
بدان تا پهلوی از وی بدانند
- ۴۰ کجا مردم درین اقلیم هموار
بوند آن لفظ پیشین^۵ را خریدار
- ۴۱ سخن را چون بود وزن و قوافی
نکوتر زانکه پیمودن گزافی...
- ۵۰ کنون این داستان ویس و رامین
بگفتند آن سخندانان پیشین
- هنر در فارسی گفتن نمودند
کجا در فارسی استاد بودند
- بپوستند ازین سان داستانی
درو لفظ غریب از هر زبانی
- ۵۳ به معنی و مثل رنجی نبردند
برو زین هردوان زیور نکردند...
- ۵۶ چو بشنود این سخن‌ها خواجه از من
مرا بر سر نهاد از فخر گرزند...
- ز من درخواست او این داستان را
بیارا همچو نیسان بوستان را
- بدان طاقت که من دارم بگویم
وز آن الفاظ بی‌معنی بشویم
- ۵۹ کجا آن لفظ‌ها منسوخ گشتست
ز دوران روزگارش درگذشتست

(گرگانی ۱۳۴۹، ص ۲۸-۲۹)

(۵) اصل: شیرین. «پیشین» از نسخه بدل به متن آورده شد.

همه محققان براساس ابیات فوق زبان متن اصلی ویس و رامین را پهلوی (فارسی میانه) دانسته‌اند.

فروزانفر در این باره می‌نویسد: «چنان‌که از آغاز داستان برمی‌آید فخرالدین خط و زبان پهلوی هم می‌خوانده و می‌دانسته و داستان ویس و رامین را از یک اصل پهلوی ترجمه نموده و در اشتقاق بعضی کلمات دم از پهلوی‌دانی خود زده است» (فروزانفر [۱۳۰۸]، ج ۲، ص ۶؛ همان ۱۳۵۰، ص ۳۶۶). فروزانفر در مورد پهلوی‌دانی او سه بیتی را که شاعر به معنی کلمه خراسان اشاره کرده در حاشیه کتاب نقل کرده است.

ملک‌الشعراء بهار نیز معتقد است که گرگانی ویس و رامین را از پهلوی (فارسی میانه) به فارسی [دری] ترجمه کرده بوده. وی، در دنباله صحبت خود، پس از نقل پاره‌ای از ابیات فوق، می‌نویسد:

معلوم می‌شود که فخر گرگانی، که مترجم کتاب پهلوی بوده است، به واسطه اقامت در اصفهان و عراق ایران، این خط و زبان و یا تنها زبان آن را آموخته، ولی معذک خود از درست فهمیدن آن عاجز بوده است و بالصراحه می‌گوید که مردم این اقلیم، با آنکه خریدار روایات و الفاظ پیشینه‌اند، از فهم آن عاجزند (بهار ۱۳۱۳، ص ۴۸۹ و ۴۹۱).

همو در جای دیگر می‌نویسد:

این کتاب در قرن پنجم از طرف فخری گرگانی شاعر، در اصفهان، به زبان دری ترجمه شده است... چیزی که مسلم است آن است که تا عهد این شاعر که معاصر سلطان طغرل اول سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵ هـ) است خط و زبان پهلوی در ایران و یا لااقل در مرکز و مغرب خوانده و تا حدی فهم می‌شده است. (بهار ۱۳۲۱، ص ۱۴۴-۱۴۵)

صادق هدایت معتقد بوده است که «شاید مؤلف شالده داستان خود را روی متن پهلوی قرار داده، اما چیزی که یقین است این متن ترجمه آزاد و مغلوطنی (با لغات ازوارشن

[=هزوارش] به پازند بوده است.

پیوستند از این‌سان داستانی درو لفظ غریب از هر زبانی

(هدایت ۱۳۴۴، ص ۴۵۸)

ولادیمیر مینورسکی^۶ می‌نویسد:

آشکار است که این داستان به زبان پهلوی بوده و حتی در زمان گرگانی کسانی که می‌خواستند ایرانی میانه^۷ (Middle Iranian) بیاموزند از اصل این کتاب استفاده می‌کرده‌اند. ترجمه‌ای از متن اصلی نیز به فارسی در دست بوده که به دست بعضی «سخندانان» انجام گرفته بوده است. گرگانی از اینان صراحتاً با طعن و انتقاد نام می‌برد. احتمال دارد اینان همان «شش مرد»ی باشند که وی در بیت ۳۱ از آنها نام می‌برد. این شش مرد احتمالاً زردشتی بوده‌اند، زیرا در این عهد هیچ کس غیر از زردشتیان پهلوی نمی‌دانسته است. کهنگی زبان متن این ترجمه نیز از همین راه قابل توجیه است. از کلمه «پیشین» که گرگانی درباره‌ی آنان به کار می‌برد ظاهراً چنین برمی‌آید که کار این ترجمه مدت‌های مدیدی قبل از سال ۱۰۵۴ م [= ۴۴۶ هـ] انجام گرفته بوده است. در هر حال روشن است که مبنای منظومه‌ی فخرالدین همین ترجمه‌ی فارسی بوده که او واژه‌های کهن آن را حذف کرده^۸ و آن را مطابق با سلاطین ادبی زمان خود آراسته است. فخرالدین به نوعی می‌رساند که اطلاعات مختصری از زبان پهلوی نیز داشته است.^۹ (Minorsky 1946 = Minorsky 1964, p.154؛ ترجمه متفاوت

6) Minorsky

۷) مینورسکی عمداً به جای فارسی میانه از اصطلاح ایرانی میانه استفاده کرده که هم به فارسی میانه اطلاق می‌شده و هم به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) که اصل داستان طبق نظر او در دوره‌های قدیم‌تر به آن زبان بوده است.

۸) مینورسکی کلمه «آبسالان» را یکی از این واژه‌های کهن می‌داند که هنوز در ویس و رامین گرگانی باقی مانده و در اشعار ابونواس هم به کار رفته، اما در شاهنامه نیست.

۹) مینورسکی در اینجا اشاره به معنایی می‌کند که گرگانی برای دو کلمه «خراسان» (گرگانی ۱۳۳۷، ص ۱۲۸؛ ۱۳۴۹، ص ۱۷۶) و «رام» (گرگانی ۱۳۳۷، ص ۳۷۷؛ ۱۳۴۹، ص ۵۲۷) به دست داده است.

و کمی ناقص و غلط همین بند به قلم مصطفی مقربی در گرگانی ۱۳۳۷، ص ۳۹۶) مجتبی مینوی نیز زبان نسخه مبنای منظومه فخرالدین اسعد را پهلوی دانسته است. او می‌نویسد:

چنین معلوم می‌شود که قصه ویس و رامین در آن سامان بسیار محبوب و مرغوب بوده و هرچند زبان آن پهلوی، یعنی فارسی ماقبل اسلامی بوده است، ظاهراً آن را به خط عربی منتقل کرده بوده‌اند و در اصفهان کتاب مکتبی بوده و مردم برای آموختن پهلوی آن را می‌خوانده‌اند، ولی بسیاری الفاظ و جمل در آن بوده است که منسوخ و مهجور شده بوده و به این جهت حاقّ معنی کتاب را خوانندگان نمی‌فهمیده‌اند. (مینوی ۱۳۳۳، ص ۱۷)

محمدجعفر محبوب نیز زبان نسخه مبنای فخرالدین اسعد را پهلوی می‌داند. او در مقدمه تصحیح خود از این کتاب می‌نویسد:

قصه ویس و رامین تا دورانی که فخرالدین به سرودن آن تصمیم گرفت به زبان پهلوی بوده است و در این مسئله تردید جایز نیست... اما اینکه فخرالدین اسعد خود این متن پهلوی را به شعر فارسی گردانیده است، یا آن را برای او به فارسی ترجمه کرده‌اند، امری است که نمی‌توان در آن به صورت قاطع بیان عقیده کرد، زیرا توضیحی که شاعر خود در این باره می‌دهد تاریک و دو پهلوست:
کنون این داستان ویس و رامین بگفتند آن سخندانان پیشین
هنر در فارسی گفتن نمودند کجا در فارسی استاد بودند...

بدین ترتیب شاعر پس از آنکه به صراحت می‌گوید زبان ویس و رامین پهلوی است و مردم پهلوی نمی‌دانند و اگر بدانند نیز نتوانند خوانند و معنی آن را فهمید، دوباره می‌گوید سخندانان پیشین این داستان را بگفتند و در فارسی گفتن هنرنمایی کردند (در این بیت به سهولت می‌توان لفظ «فارسی» را برداشت و به جای آن «پهلوی» گذاشت،

بی‌آنکه کوچک‌ترین خللی به وزن شعر وارد آید. پس آوردن کلمه «فارسی» به اقتضای ضرورت شعر نبوده و شاعر در آن تعمد داشته یا نسخه دست‌کاری شده است). و این را می‌توان دلیلی برای فارسی بودن متن داستان در دوران فخرالدین دانست (گرگانی ۱۳۳۷، ص ۱۸-۱۹). سپس در نقد نظر مینورسکی می‌نویسد:

اما «سخندانان پیشین» همان «شش مرد دانا» نمی‌توانند بود، چه شاعر بی‌درنگ پس از اشاره به اینکه شش مرد دانا حدیث زیبای ویس و رامین را گرد آورده‌اند، می‌گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش» و، اگر چنانچه خیلی پیش از ۴۴۶ هـ ترجمه ویس و رامین صورت گرفته بود، دلیلی نداشت که فخرالدین اسعد به پهلوی بودن زبان آن داستان اشاره کند و نیز، اگر فخرالدین ترجمه فارسی ویس و رامین را در دست می‌داشت، چگونه می‌توانست لفظ‌های آن را «بی‌معنی» و «منسوخ» قلمداد کند؟ آیا نمی‌توان این لفظ‌های بی‌معنی و منسوخ را همان‌هایی دانست که درباره آنها گفته است:

فراوان وصف هر چیزی شمارد چو برخوانی بسی معنی ندارد؟
(همان، ص ۱۹)

مری بویس^{۱۰} می‌نویسد:

طبق نص گفته گرگانی متن اصلی او به زبان پهلوی بوده و در قرن پنجم برای یاد گرفتن این زبان از آن استفاده می‌شده است. تفسیر آشکار این گفته‌ها این است که صورت مکتوب این داستان در دوره‌ای جلوتر، احتمالاً نزدیک به دو قرن قبل از گرگانی، از روی متن شفاهی خنیاگران به توسط دانشمندان تدوین شده بوده است. این نکته توجیه‌گر رواج این داستان در قرن پنجم است و این رواج احتمالاً کاملاً وابسته به متن مکتوب داستان نبوده است. این مطلب که تعدادی دانشمند ناشناخته در تهیه آن شرکت داشته‌اند از ویژگی‌های اشعار شفاهی است که ماده اصلی آن در

سنت بوده، ولی نسل‌های متوالی خوانندگان آنها را بازآفرینی کرده‌اند. به نظر می‌رسد اشارهٔ ابونواس در قرن دوم هجری به ویس و رامین نیز مربوط به یک متن منظوم خنیاگرانهٔ این داستان باشد. (Boyce 1957, p. 37)

ماگالی تودوا، یکی از مصححان چاپ انتقادی ویس و رامین، در مقدمهٔ این تصحیح دربارهٔ الگوی فخرالدین اسعد چنین می‌نویسد:

معمولاً تصور می‌شود که در اطلاعات فخرالدین تناقضاتی مشاهده می‌شود: اگر رمان ویس و رامین به زبان پهلوی نگاشته شده بود («ولیکن پهلوی باشد زبانش») پس مؤلفین چگونه در فارسی گفتن هنرنمایی کرده‌اند؟ اما به اعتقاد ما در اینجا هیچ تناقضی وجود ندارد. قضیه از این قرار است که گرگانی در درجهٔ اول در زمینهٔ روایات پهلوی سخن می‌گوید و به ما اطلاع می‌دهد که رمان اول به زبان پهلوی نوشته شده بود، ولیکن او، پس از این، اطلاعات دیگری می‌دهد: در زمان او (یعنی در عصر جدید شعر و زبان فارسی) روایت پهلوی به زبان فارسی برگردانده شده است و مؤلفین آن دانش خود را در مورد این داستان جدید نشان داده بودند. گرگانی از آنان به عنوان «سخندانان» نام می‌برد. بر طبق گفتار گرگانی در برگردان آنها لغات بسیار کهنه، یعنی کلمات زبان پهلوی، به کار رفته بوده، اما داستان خالی از معنی بوده است و بدین سبب شاعر بر آن می‌شود که برگردان آنها را از وجود این کلمات پاک کند و بدان پرتو معنی ببخشد. اگر اساس کار گرگانی متن پهلوی بوده، چگونه او می‌توانسته به چنین مسئله‌ای - یعنی پاک کردن متن پهلوی از کلمات زبان پهلوی - نایل آید؟ در عین حال این موضوع نیز مشاهده می‌شود که هنگامی که گرگانی مشغول سرودن اثر خود بوده است، هنوز متن‌های روایت پهلوی اثر وجود داشته، لیکن او در اشعار خود از این متون استفاده نکرده، بلکه از ترجمه (و یا ترجمه‌های) قبلی اثر به زبان فارسی بهره برگرفته است. هنگامی که می‌گوید «درین کشور همه کس داردش دوست» چنین معلوم می‌گردد که در مورد

متن پهلوی سخن نمی‌گوید، بلکه اشاره به ترجمه فارسی یا نظیره آن می‌باشد. به اعتقاد ما، این متن منشور نبوده، بلکه شکل منظوم داشته است، زیرا گرگانی، ضمن اینکه راجع به آن سخن می‌گوید، از عدم قافیه در آن سخن نمی‌گوید (او چنین جنبه‌ای به متن پهلوی می‌دهد)، بلکه فقط از این جهت متأسف است که در آن متن معنی فرومرده و لغت بی‌معنی و «لفظ غریب از هر زبانی» وجود دارد. تمام این موارد ما را بر آن می‌دارد بیندیشیم که: آیا منظومه گرگانی که به ما رسیده است نظیره یا صورت اصلاح‌شده داستان‌های مؤلفین پیشین نیست؟ (گرگانی ۱۳۴۹، ص بیست و دو - بیست و سه)

ژیلبر لازار^{۱۱}، ضمن انتقاد از نظر مینورسکی، می‌نویسد:

اگر گرگانی یک ترجمه فارسی در اختیار داشته و از سوی دیگر - چنان‌که همه معتقدند - پهلوی نمی‌دانسته، چرا از متن پهلوی داستان صحبت کرده و، علاوه بر آن، پهلوی بودن آن را عیبی برای آن دانسته (در این کشور همه کس دانش دوست... ولیکن پهلوی باشد زبانش). می‌دانیم که استاد د.ای. کوبیدزه^{۱۲} به‌درستی یادآور شده که در ترجمه گرجی این داستان که به اعتقاد همه از روی نسخه‌ای کهن انجام گرفته هیچ ذکری از یک ترجمه فارسی مقدم [بر گرگانی] نشده و این نکته این اندیشه را به ذهن می‌آورد که گرگانی مستقیماً از متن پهلوی این داستان استفاده کرده است...

تمام مسئله [تناقض میان استفاده از دو کلمه پهلوی و فارسی] به معنای این دو کلمه برمی‌گردد... پهلوی و پارسی (فارسی) دو کلمه چند معنایی‌اند. این دو نام در ادوار و بافت‌های متفاوت دلالت بر واقعیت‌های متفاوتی دارند... پهلوی در دوره اسلامی به زبان رسمی و ادبی دوره ساسانی اطلاق شده است... کلمه پارسی هیچ‌گاه، حتی در دوره اسلامی، نام خاص زبان فارسی [دری] نبوده است. این معنی

در دوره‌ای متأخر و به دنبال تحولی که این کلمه متوالیاً یا به طور همزمان طی کرده و به واقعیاتی با ابعاد کم و بیش وسیع اطلاق شده، تثبیت شده است. این کلمه در اصل به پارسیان و زبان آنان - در مقابل سایر اقوام ایرانی و به‌ویژه اشکانیان - اطلاق می‌شده و بعدها، احتمالاً از دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی به ایرانیان و زبان آنان - در مقابل اعراب - اطلاق شده است. به عنوان نام زبان، پارسی در نوشته‌های عربی و فارسی به زبان ادبی رایج در دوره ساسانی، یعنی فارسی میانه (پهلوی)، به زبان مشترک ممالک ایرانی در دوره اسلامی، چه کتبی و شفاهی، و گاه به سایر گویش‌های ایرانی اطلاق شده است. برحسب موقعیت، این کلمه بر این یا آن زبان ایرانی دلالت می‌کرده، ولی نام خاص هیچ یک از آنها نبوده است. نام زبان فارسی «دری» یا «پارسی دری» بوده است. تنها در ادوار بعد این کلمه نام خاص زبان پارسی دری شده است، اما در زمان گرگانی هنوز این کلمه در این معنی تثبیت نشده بوده و در نوشته او و معاصرانش فارسی به معنی ایرانی در مقابل عربی بوده نه فارسی دری در مقابل فارسی میانه. به این ترتیب تناقضی که بعضی میان استعمال پهلوی و فارسی در نوشته گرگانی دیده‌اند حل می‌شود. (Lazard 1995, p. 83-85، ترجمه به اختصار؛ برای ترجمه متن کامل و خوب این مقاله ←

لازار ۱۳۸۴، ص ۱۱۱-۱۱۸)

لازار در دنباله مقاله خود اظهار می‌کند که متن مورد استفاده گرگانی به زبان پهلوی (فارسی میانه) بوده و «لفظ غریب از هر زبانی» اشاره به واژه‌های آرامی (هزوارش) در خط پهلوی است. عیب دیگری که گرگانی بر این روایت کهن می‌گیرد وجود واژه‌های مهجور و کهنه‌ای است که در روزگار او نامفهوم بوده است. به نظر لازار، ممکن است این عیب متوجه اثری به نثر فارسی کهن باشد، اما بعید است که در چنین متنی لغات نامفهوم فراوانی وجود داشته است.

اکنون ببینیم شاعر در ابیاتی که در بالا نقل کردیم چه گفته است. در بیت ۳۰

ممدوح شاعر به او می‌گوید در این کشور (= منطقه) همه کس داستان ویس و رامین را دوست دارد. از این بیت معلوم می‌شود که مردم در اصفهان و حوالی آن با این داستان آشنا بوده و عده‌ای آن را می‌خوانده و احتمالاً گروهی دیگر آن را به صورت شفاهی می‌شنیده‌اند. در بیت ۳۱ شاعر گردآوری این داستان را به شش مرد دانا (= حکیم در بیت ۳۷) نسبت می‌دهد. در ابیات ۳۳ و ۳۴، می‌گوید که زبان این داستان پهلوی است و همه کس نمی‌تواند آن را به خوبی بخواند و اگر بخواند معنی آن را نمی‌داند. از بیت ۳۳ برمی‌آید که عده‌ای می‌توانسته‌اند این کتاب را بخوانند. از بیت ۳۴ نیز که می‌گوید هر کسی آن زبان را نیکو نمی‌خواند باز برمی‌آید که عده‌ای می‌توانسته‌اند این زبان را بخوانند و معنی آن را هم دریابند. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً در قرن پنجم عده‌ای در اصفهان می‌توانسته‌اند زبان پهلوی (فارسی میانه) را بخوانند و معنی آن را دریابند؟ و آیا دانش آنها در این حد بوده است که رمانی عاشقانه را به زبان پهلوی بخوانند؟ اگر جواب این سؤال مثبت باشد، آیا این زبان را به خط پهلوی می‌خوانده‌اند و آیا در این خط هزوارش هم وجود داشته است؟ تردیدی نیست که تا آنجا که اطلاعات موجود نشان می‌دهند جواب این سؤالات منفی است و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد در قرن پنجم در منطقه اصفهان مردم - لااقل درس‌خواندگان - با زبان پهلوی آشنایی داشته‌اند. حتی در قرن‌های چهارم و سوم نیز چنین واقعیتی وجود نداشته و در قرون سوم و چهارم تنها موبدان و احتمالاً گروه معدود دیگری با این زبان و خط آشنایی داشته‌اند. در هیچ یک از نوشته‌های قرن‌های چهارم و پنجم نیز اشاره‌ای به پهلوی دانی مردم در نقاط مختلف ایران نشده است.

شاعر در بیت ۳۵ می‌گوید در منبع او اوصاف دارای اطناب است. علت این امر را هم این می‌داند که، در موقع تدوین این منبع، شاعری - لااقل به صورتی که در قرون بعد وجود داشته - مطرح نبوده و زبان این منبع فاقد وزن و قافیه و معانی عالی و امثال شاعرانه بوده است (بیت‌های ۳۵ تا ۵۳). شاعر در بیت ۳۹ می‌گوید در این اقلیم (ظاهراً

منطقه اصفهان) کتاب ویس و رامین را برای پهلوی آموختن می‌خوانند و مردم همواره خریدار و خواستار آن هستند. (به نظر می‌رسد که جای بیت‌های ۳۹ و ۴۰ بعد از بیت ۳۴ باشد. در این صورت توالی مطالب نظم منطقی‌تر پیدا می‌کند.) در اینجا باید پرسید آیا واقعاً در قرن پنجم منبع فخرالدین کتاب درسی زبان پهلوی (فارسی میانه) بوده است؟ طبیعی است براساس آنچه قبلاً بیان کردیم جواب این پرسش نیز منفی است. پس باید ببینیم معنی کلمه پهلوی در اینجا چیست. همان‌طوری که قبلاً گفته شد، منظور از پهلوی در نوشته‌هایی مانند خلاصه لغت فرس اسدی و فرخنامه و فرهنگ‌های جهانگیری و سروری فارسی کهن قرن‌های اولیه است. در اینجا نیز پهلوی به همان معنی به کار رفته است. به نظر می‌رسد که داستان ویس و رامین به دلیل خواستاران زیاد آن خیلی زود از فارسی میانه به فارسی دری بعد از اسلام ترجمه شده بوده و این ترجمه دارای لغات غریب و ناآشنا مانند آنچه در لغت فرس اسدی جمع‌آوری شده، بوده و به همین جهت برای عموم دیرفهم و دشوار بوده است، لیکن خواص برای فارسی‌آموزی و آموختن واژه‌های غریب آن را می‌خوانده‌اند. بنابراین فارسی در بیت ۵۱، همان‌طوری که لازار پیشنهاد کرده، معادل پهلوی است، اما به عکس نظر او، معادل پهلوی به معنی «فارسی میانه» نیست، بلکه به معنایی است که ما پیشنهاد کردیم. بدین ترتیب نظر ما با آن قسمت از نظر مینورسکی و تودوا که می‌گویند از ویس و رامین یک ترجمه فارسی (به نظر مینورسکی: ترجمه فارسی قدیمی بوده است) وجود داشته و همان ترجمه مبنای نظم فخرالدین اسعد قرار گرفته مطابق است. مینورسکی و تودوا این نظر را براساس ابیات ۵۰ و ۵۱ بیان کرده، اما منکر وجود اصل پهلوی (فارسی میانه) این کتاب در زمان گرگانی نشده‌اند، در حالی که از نظر ما متن پهلوی مورد اشاره گرگانی همان متن فارسی مورد اشاره او در ابیات ۵۰ و ۵۱ است. سخندانان پیشین مورد اشاره در

بیت ۵۰ نیز به نظر ما همان شش مرد دانای مورد اشاره در بیت ۳۱ است.^{۱۳}

بی تردید در این ترجمه فارسی قدیم مقدار زیادی کلمه قدیمی مشترک میان فارسی میانه و فارسی دری قرن‌های اول وجود داشته و حتی واژه‌هایی در آن بوده که در فارسی میانه نبوده، بلکه در فارسی دری از زبان پارتی یا سایر زبان‌های ایرانی خراسان بزرگ وام گرفته شده بود که گرگانی با «لفظ غریب از هر زبانی» به آنها اشاره کرده است. وی سعی کرده این واژه‌ها را از منظومه خود حذف کند، اما در این کار کاملاً موفق نبوده است. مینورسکی واژه «آبسال» را یکی از این دست واژه‌های کهنه بازمانده از ترجمه قدیم فارسی این کتاب می‌داند. ما در اینجا به چند نمونه دیگر نیز اشاره می‌کنیم. ویوک (= عروس) به جای «بیوگ» که صورت فارسی دری این کلمه است (۱۳۴۹، ص ۵۷، ب ۱۰۶)؛ دشمنانی (یا: دشمنائی، از فارسی میانه دشمنادیه = دشمنی) (همان، ص ۵۸، ب ۱۳۱)؛ دژبرام (= سرکش) (همان، ص ۱۲۴، ب ۱۸۷، براساس نسخه بدل که به جای دژبرام، دژنرام آمده است، ص ۱۴۶، ب ۱۰۷)؛ دژپسند (= بدپسند، دیرپسند) (همان، ص ۵۹، ب ۱۳۴)؛ شیبیا (= تندرو، سریع، افعی) (همان، ص ۱۸۲، ب ۳۹، براساس نسخه بدل، ص ۲۵۰، ب ۶۳، ص ۳۷۰، ب ۷، براساس نسخه بدل که «شیوا» ضبط شده، متن: شیدا)^{۱۴}؛ جان بوز (= سرپناه)

۱۳) سیدحسن تقی‌زاده [۱۳۵۶ = ۱۹۲۰]، ص ۳۹۹ کنار حاشیه ۲ مقاله خود، پس از جمله «بعدها خواجه عمید قاووزی [به جای فناووزی یا قناووزی] این کتاب را از پهلوی به فارسی ترجمه کرد» با دست نوشته است: «خیلی مشکل است باور کرد که خواجه خود مستقیماً از پهلوی ترجمه کرده، بلکه شاید مثل ویس و رامین از فارسی غلیظ به فارسی ساده آورده». بنابراین وی نیز معتقد بوده است که منبع گرگانی فارسی بوده است نه پهلوی (فارسی میانه).

۱۴) بد نیست در اینجا یادآوری گردد که حتی سعدی و حافظ نیز این کلمه را درست نمی‌شناخته و آن را به صورت شیدا به کار برده‌اند:

به قفل و پرّه زرین همی توان بستن زبان خلق و به افسون دهان شیدا مار

(کلیات سعدی، ص ۸۲۷)

وکیل قاضی‌ام اندر گذر کمین کردست به کف قبالة دعوی چو مار شیدایی

(دیوان حافظ، ص ۱۰۸۶)

(همان، ص ۲۲۷، ب ۱۷۲ و ۱۷۳؛ ص ۴۳۷، ب ۵۳؛ ص ۴۵۰، ب ۶؛ ص ۴۵۳، ب ۲۴)؛ (به) گه‌ری (= (به) قربان، فدا) (همان، ص ۱۲۸، ب ۲۵۰، براساس نسخه‌بدل که دارای ضبط‌های «مکهری» و «بگیری» است؛ ص ۱۴۰، ب ۸، براساس نسخه‌بدل که دارای ضبط «کهری» است؛ ص ۱۵۱، ب ۲۱۰، براساس نسخه‌بدل که دارای ضبط «کهری» است)؛ سپیل (آواز مرغان) (همان، ص ۶۷، ب ۸)؛ دژکامگی (= بدخواهی) (همان، ص ۱۴۴، ب ۷۱، براساس نسخه‌بدل)؛ واشامه به جای «باشامه» (معجر) (ص ۴۱۸، ب ۱۷، ص ۴۷۵، ب ۲)، و غیره.

فروزانفر و مینورسکی به پهلوی‌دانی گرگانی اشاره کرده‌اند و مینورسکی ذکر وجه اشتقاق کلمه خراسان و معنی قدیمی «رام» را در منظومه او شاهد آورده است. براساس نوشته گرگانی، خراسان به معنی «خورآیان» است و فعل «آسد» به معنی «آید». این توجیه درست است و «آس» ās در زبان پارتی به معنی آمدن است. بی‌تردید این وجه اشتقاق از صورت اصلی این داستان که به پهلوی اشکانی (پارتی) بوده، وارد متن فارسی میانه آن شده و از طریق این زبان به متن موجود راه پیدا کرده است و به هیچ وجه نشان‌دهنده این نکته نیست که گرگانی با زبان پارتی آشنا بوده است. این فعل در فارسی میانه نیز به کار نرفته که عده‌ای فخر گرگانی را با این زبان آشنا دانسته‌اند. کلمه «رام» را نیز گرگانی به غلط به معنی «خوش» دانسته است، زیرا «رام» در فارسی میانه به معنی «آرامش» است نه «خوش». بنابراین بنیاد این دلیل طرفداران ترجمه ویس و

→

کلمه شیبا از فارسی میانه šēbāg به معنی «تند و چالاک» و «سریع‌السير» و نیز «افعی» گرفته شده و همان است که در فارسی به «شیوا» به معنی «طبیقات‌اللسان» و «فصیح» و «کسی که سخن به‌آسانی و سریع از دهان او بیرون می‌آید» بدل شده است. البته این کلمه بعداً صفت سخن قرار گرفته و به معنی «فصیح» به کار رفته است. به نظر می‌رسد که گرگانی از این کلمه تنها معنی «سریع‌السير» نمی‌فهمیده، بلکه آن را به معنی «افعی» می‌دانسته که داروی مقابله با زخم آن را تریاق دانسته است. در بیت دیگر نیز که می‌گوید:

سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم او شد ناشکیبا

باز همین معنی را اراده کرده است. ظاهراً سعدی و حافظ نیز از «مار شیدا» «مار خشمگین و دیوانه و خطرناک و شاید افعی» می‌فهمیده‌اند.

رامین از پهلوی از سوی گرگانی نیز فرومی‌ریزد.

نکته‌ای که باقی می‌ماند زمان این ترجمه فارسی و هویت مترجمان آن است. گرگانی، در بیت ۳۱، داستان را گردآورده شش مرد دانا دانسته و در بیت ۵۰ از آنان با عنوان سخن‌دانان پیشین یاد کرده است. ظن قوی می‌رود که این شش مرد دانا (حکیم) مترجمان و گردآوردندگان متن پهلوی (فارسی کهن) داستان از روی متن فارسی میانه آن بوده‌اند. این گروه به احتمال قوی، همان‌طوری که مینورسکی هم حدس زده، زردشتی بوده‌اند. علاوه بر این، از کلمه «پیشین» در نوشته گرگانی برمی‌آید که این گردآوردندگان مدت‌های زیادی قبل از گرگانی می‌زیسته‌اند. بعید نیست که زمان این ترجمه نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری باشد، یعنی حدوداً همان زمانی که دهقانان خراسان شاهنامه ابومنصوری را گردآوری کرده‌اند. البته می‌توان در مورد تعداد آنان در قول فخرالدین اسعد تردید کرد و این گمان را مطرح کرد که او برای بیشتر اهمیت دادن به منبع خود تعداد آنان را شش تن ذکر کرده، اما این یک حدس صرف بیش نیست.

منابع

- اسدی، علی بن احمد (۱۸۹۷)، کتاب لغت فرس، به تصحیح پاول هرن، گتینگن (آلمان)، مطبعه دیتریخ.
- ____ (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران.
- اسدی، علی بن احمد (منسوب به) (۱۳۳۶)، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، تهران.
- ____ (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبابی - علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
- اشرفی خوانساری، مرتضی (۱۳۸۳)، گویش خوانساری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- افشار، ایرج (۱۳۸۳)، «فرهنگ پهلوی»، میراث شهاب، س ۱۰، ش ۱-۲، پیاپی ۳۵-۳۶، ص ۴۴-۴۶.
- امیری، هوشنگ (۱۳۷۹)، فرهنگ لغات خوانسار، پیمان، تهران.

انجوشیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، ۳ ج، ویراسته رحیم عقیقی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد.

اوبهی، سلطانعلی (۱۳۶۵)، تحفة الاحباب، به تصحیح فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.

[بديع الزمان بشرويه خراساني ← فروزانفر [۱۳۱۲]

بهار، محمدتقی (۱۳۱۳)، «خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی»، فردوسی‌نامه مهر = مجله مهر، سال ۲، ش ۵-۶، ص ۴۸۱-۵۰۵.

_____ (۱۳۲۱)، سبک‌شناسی، ج ۱، چاپخانه خودکار، تهران.

تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۰-۱۳۳۵)، برهان قاطع، به تصحیح محمد معین، زوآر، تهران.
 تقی‌زاده، سیدحسن (محصل) (۱۳۳۹/۱۹۲۰ ق)، «منشأ اصلی و قدیم شاهنامه»، کاوه، س ۵، ش ۱۰، ص ۹-۱۴، چاپ مجدد، شرکت افست ۱۳۵۶ ش / ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷ م، به کوشش جعفر صمیمی، کیکاوس جهانداری و ایرج افشار، ص ۳۹۵-۴۰۰، تهران.

جمالی یزدی، ابوبکر مطهر (۱۳۴۶)، فرخنامه، به تصحیح ایرج افشار، امیرکبیر، تهران.
 حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، دیوان، ۲ ج، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، تهران.

رازی، شهردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، نزهت‌نامه علائی، به تصحیح فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی)، تهران.
 ریاحی، محمدامین (۱۳۶۷)، «ملاحظات دربارۀ زبان کهن آذربایجان»، نامواره دکتر محمود افشار، ج ۴، ص ۱۹۱۰-۱۹۴۲ = ریاحی ۱۳۷۹، ص ۲۴-۴۴.

_____ (۱۳۷۹)، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، سخن، تهران.

سروری، محمدقاسم (۱۳۳۸-۱۳۴۱)، فرهنگ مجمع الفرس، ۳ ج، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، علی‌اکبر علمی، تهران.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۲۵۳۶=۱۳۵۶)، کلیات، به تصحیح محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران.

صادقی، علی‌اشرف [۱۳۵۷]، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.

_____ (۱۳۷۹)، «شروینیان یا عشقنامه شروین دشتی و شروه‌سرایی»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، سخن، ص ۲۳۳-۲۴۳، تهران.

_____ (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.

____ (۱۳۸۱)، «گویش‌شناسی ایران براساس متون فارسی: گویش‌های مرکزی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۷، ش ۱، ص ۸-۲.

____ (۱۳۸۲)، «فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۸، ش ۲، ص ۳۳-۱.

____ (۱۳۸۵)، «چند فهلوی»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۱، ش ۱-۲، ص ۵۷-۳۳.

طوسی، محمد بن محمود (۱۳۴۵)، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، به تصحیح منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن (۱۳۶۳)، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، سنائی، تهران.

فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۱۲)، سخن و سخنوران، ج ۲، مؤسسه خورشید، تهران.

____ (۱۳۵۰)، سخن و سخنوران، ۲ جلد در یک مجلد، خوارزمی، تهران.

کیا، صادق (۱۳۴۸)، تاج و تخت، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران.

____ (۱۳۵۷)، واژه‌های فارسی میانه در هشت واژه‌نامه فارسی، فرهنگستان زبان ایران، تهران.

گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۳۷)، ویس و رامین، به تصحیح محمدجعفر محجوب، بنگاه نشر اندیشه، تهران.

____ (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران.

مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۵)، «ویس و رامین، داستان عاشقانه پارتی»، ترجمه مصطفی مقربی، فرهنگ

ایران زمین، ج ۴، ش ۱ و ۲، ص ۷۳-۵. تجدید چاپ در گرگانی ۱۳۳۷، ص ۳۹۳-۴۴۰.

مینوی، مجتبی (۱۳۳۳)، «ویس و رامین»، سخن، س ۶، ش ۱، ص ۱۳-۲۱.

____ (۱۳۵۴)، «داستان‌های حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه»، سیمرغ، ش ۲، ص ۲۵-۹.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۴۱)، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نولدکه، تئودور (۱۳۵۸)، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار

ملی، چاپ دوم (۱۳۷۸)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

هدایت، صادق (۱۳۲۴)، «چند نکته درباره ویس و رامین»، نوشته‌های پراکنده، امیرکبیر، ص ۴۵۵-۵۰۶.

[نقل از مجله پیام نو، سال اول]، تهران.

همای‌نامه (۱۹۶۳)، به تصحیح آ.جی.آربری، لوزاک (Luzac) و شرکاء، لندن.

Boyce, M. (1957), "The Parthian gōsān and Iranian Minstrel Tradition", *Journal of Royal Asiatic Society*, pp. 10-45.

- (1977), *A Word – List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Téhéran – Liège, Brill = *Acta Iranica*, 9a.
- DE Blois, F. (1997), *Persian Literature*, Vol. V, part 3, Appendix II-IV, Addenda and Corrigenda, Indexes, London, The Royal Asiatic Society.
- EILERS, W. and SCHAPKA, U. (1976), *Die Mundart von Khunsar*, Wiesbaden, Franz Steiner.
- LAMBTON, ANN K.S. (1938), *Three Persian Dialects*, London, The Royal Asiatic Society.
- LAZARD, G. (1995), *La formation de la langue persane*, Paris, Peeters.
- MACKENZIE, D.N. (1961), *Kurdish Dialect Studies*, I, Oxford, Oxford University Press.
- MINORSKY, V. (1946) (= 1964), *Iranica*, Tehran, The University of Tehran.
- TAFAZZOLI, A. (1972), "Andarz i Wehzād Farrox Pērōz, containing a pahlavi poem in praise of wisdom" *Studia Iranica*, tome 1, fascicule 2, pp. 207-217.
- (1993), "Quelques mots savants d'origine pehlevie dans le *Šāhnāme*", *Studia Iranica*, tome 22, fascicule , pp. 7-13.

